

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۱۷ اگست ۲۰۱۴

یادداشت:

درین قسمت سلسله مقالاتی را که ده سال پیش زیر عنوان "افغان، افغانی، افغانستان" بار اول در جریده امید نشر گردیده بودند، منتشر میسازم. قسمی که از متن اولین بخش دیده میشود، این سلسله بنا بر نشر مقاله دوست وطنخواهم و عاشق افغانستان، جناب ولی احمد نوری، تحت عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» سر دست گرفته شد. بعد از انعکاس مثبت، این مقالات در صفحات انترنت هم راه یافتند و بار اول در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر گردیدند. و این سرآغاز کار مستمر و قاطعی بود، که کمر افغانستانیها را شکست و ایشان را یکسره از صحنه فعالیت خارج کرده خنثی ساخت. البته درین عرصه بسا نویسندگان – از جمله این درویش – قلم زدند، ولی فضل تقدم با جناب نوری صاحب بود و اگر ایشان ابتکار بجای و به موقع را بدست نمیگرفتند، معلوم نبود، که افغانان منحرف و دشمن تمامیت ارضی وطن، که به نام "افغانستانی" ها یاد میگردیدند، چه دستاوردی میداشتند.

نوشته دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین – ۲۸ جولای ۲۰۰۴

افغان، افغانی، افغانستانی

(بخش دوم)

(نشر مقالات سابقه – ۴)

بعد ازین که در قسمت اول بر عوامل زمینه ساز این جنجال و جدال، به اختصار روشنی انداخته شد، درین بخش به بحث لغوی کلمات سه گانه "افغان"، "افغانی" و "افغانستانی" پرداخته میشود.

۱- "**افغان**" یا "**اوغان**" در عرف عام دری زبانان، مُعادل و مُرادف "**پښتون**" شمرده می‌شود. البته پشتوزبانان، خود را "**پښتون**" - که جمعش پښتانه شود - و زبان خود را "**پښتو**" مینامند. در مورد شجره نسب افغانان و از نگاه مردم شناسی و قوم شناسی، میتوان از جلد اول "**افغانستان** در پنج قرن اخیر"، اثر میر محمد صدیق فرهنگ و خصوصاً از کتاب معتبر "**افغانان**" اثر الفنستن انگلیس - که با ترجمه آقای محمد آصف فکرت، از طرف بنیاد پژوهشهای اسلامی در سال ۱۳۷۶ در مشهد چاپ گردیده است - معلومات بالنسبه مفصل و معتنمی را دریافت.

بعد از روی کار آمدن کشور "**افغانستان**" کلمه "**افغان**" از حالت خاص اصلی بدر آمده و به معنای عام بر باشندگان "**افغانستان**" اطلاق گردید. جناب نوری، از نگاه حقوقی در زمینه پرتو کافی افکنده اند و ضرورت تکرار آن درینجا، دیده نمیشود.

جمع درست "**افغان**" یا "**افغانان**" است و یا "**افغانها**". در ایران دوره قاجاری "**افغان**" را به قاعده عربی جمع میبستند و "**افاغنه**" میگفتند. گویند که در عقب چنین استعمال، نیت سوئی نهفته بوده و مانده آن بوده، که "**فرعون**" را بشکل "**فراعنه**" جمع بندند. فارسی زبانان را نشاید که کلمات غیرعربی - از جمله دری/فارسی - را به قاعده عربی جمع سازند. گرچه "**افغان**" در ذات خود معرب کلمه "**پگان**" است، که نام قدیم این قوم میباشد، ولی معرب را نمیتوان در جمله کلمات عربی شمرده؛ لااقل در زبان دری/فارسی. البته عیبی ندارد، اگر اعراب این نوع جمع را استعمال نمایند، که مینمایند.

۲- "**افغانی**" صفت نسبی "**افغان**" است، یعنی آنچه مربوط به "**افغان**" باشد و به او نسبت برَد. مثلاً غیرت افغانی، شیوه افغانی، سلاحشوری افغانی، دانشمند افغانی، مقامات افغانی، قالین افغانی و غیره. در عرف دری زبانان ما در سابق "**زبان پشتو**" را نیز "**افغانی**" میگفتند، که هنوز هم جای جای در زبان کهنسالان تداول دارد. واحد پولی افغانستان هم "**افغانی**" خوانده میشود.

این که بعض کسان - خصوصاً ایرانیان - "**افغان**" را "**افغانی**" یاد میکنند، کاملاً نادرست است و از بی اعتنائی ایشان به زبان فارسی، حکایت میکند. همان قسمی که نادرست است اگر "**روس**" را "**روسی**" بگوئیم؛ "**چک**" را "**چکی**" بگوئیم؛ "**تاجیک**" را "**تاجیکی**" بگوئیم؛ "**قرغز**" را "**قرغزی**" بنامیم؛ "**انگلیس**" را "**انگلیسی**" بنامیم؛ "**ترک**" را "**ترکی**" بنامیم؛ "**کرد**" را "**کردی**" بنامیم؛ به همان تناسب غلط است، که "**افغان**" را "**افغانی**" بگوئیم.

اما "**افغان**" را "**افغانی**" خواندن، که در بین مردم ایران کاملاً رایج بود و حالا آهسته آهسته از تداول رفته، به احتمال قوی از اعراب نشأت کرده است. اعراب "**افغان**" را به حیث کشور

دانسته و سپس "ی" نسبت را بر آن افزوده "افغانی" درست کرده اند، که به تبعه (۱) کشور "افغان" (افغانستان) اطلاق گردد. از همین رو اعراب، سیدجمال الدین افغان را "افغانی" یا "الافغانی" خوانند. و اتفاقاً خود متفکر بزرگ افغانستان و سید افغان هم کشور خود را "افغان" میخواند؛ چنان که فرماید :

«من سکنه کابل من اهالی الافغان السید جمال الدین من سادات کنر.»؛ یعنی «از ساکنان کابل، از اهالی افغان (افغانستان)، سید جمال الدین از سادات کنر». (۲)

و یا فرماید : "ان الافغان اول ارض مَسَّ جسمی ثرابها" (افغان (افغانستان) اولین زمینی ست، که جسمم با خاکش در تماس آمد). (۳)

در باره سید از زبان شیخ محمد عبده، شاگرد بزرگ و هم‌رزمش میخوانیم :

«سید جمال الدین پسر سید صفتر (صفدر) از خانواده ای بزرگ در بلاد "افغان" بود که به "سید علی ترمذی" محدث بزرگ، نسبت میبرد» (۴)

بد نیست درینجا قصه ای را از کتاب "زندگانی سردار کابلی" اثر کیوان سمیعی، نویسنده ایرانی، هم بیاریم. سردار کابلی گویا از زبان پدر خود "سردار نور محمد خان" قصه میکند، که در زمانی که در عراق بسر میبردند، در بصره به خدمت سید جمال الدین میرسد. شخصی او را - سردار نور محمد خان را - به سید معرفی میکند و میگوید که ایشان هم افغانی هستند. معلوم نیست که پیش از ورود او سخن از چه میرفت، که سید رو به او کرده میگوید :

«چه کسی از مسلمانها میتواند شعور داشته باشد و اهل "افغان" نباشد. فعلاً که جز افغان از مسلمانها کاری ساخته نیست.»

درینجا هم سید "افغان" را در معنای "افغانستان" به کار میبرد. (۵)
نباید ناگفته گذاشت، که "افغانی" را در معنای "افغان" بعضاً در کلام قدماى خود نیز میبینیم. حکیم فرخی سیستانی گوید:

به گونه شل افغانیان، دو پره و تیز چو دسته بسته بهم، تیرهای بی سوفار (۶)

"شل" به شین مکسور، در معنای "نیزه کوچک" و "سوفار" یعنی "بیخ تیر که در چله کمان گذاشته شود".

در شاهنامه فردوسی، هم کلمه "افغان" را میابیم، هم "اوغان" را و هم "افغانی" را. سخنسرای بیمثال توس، در داستان رزم رستم زال با کک گهزاد، شانزده بار کلمه "افغان" را به کار میبرد، سه بار "اوغان" را و سه بار "افغانی" را. این داستان از زبان فردوسی، آنقدر جالب است، که دریغ می آید، از آن درینجا مختصر شرحی نیارم :

چنين گفـت دهقان دانش پـژوه
 که نزديک زابل، به سه روزه راه
 به يک سوي او دشت خـرگاه بود
 نشسته در آن دشت بسيار کوچ
 يکي قلعه بالاي آن کـوه بود
 به دژ در، يکي بدکنش جای داشت
 نژادش ز افغان سپاهش هزار
 به بالا بلند و به پيکر سـتبر
 دورانش به مانده ران پـيل
 به نيرو جدا کردی از گـه کمر

مر اين داستان را ز پيشين گروه
 يکي کوه بُد سر کشيده به ماه
 دگر دشت زی هندوان راه بود
 ز افغان و لاجين و گُرد و بلوچ
 که آن حصن از مردم انبوه بود
 که در رزم با اژدها پای داشت
 همه ناوک انداز و ژوبين گذار
 به حمله چو شير و به پيکار ببر
 گـه رزم جوشان تر از رود نیل
 گريزان ز رزمش بُدی شير نر

....

چو پيکار جُستی ز مردانِ مرد
 ورا نام بودی **کک کوهزاد**

ز مردان بر آوردی از گرز گرد
 به گیتی بسی رزم بودش به یاد

کک کهزاد آنقدر زورآور بود، که سالانه ده چرم گاو زر سرخ از زال، پدر رستم، باج میستانید. زال زر در نیمروز مُنادی زده و هشدار داده بود، که از کک کوهزاد به رستم چیزی نگویند، مبادا رستم آهنگ کک کند و از دستش ضایع گردد. رستم مگر تصادفاً از موضوع آگاه میگردد و بعد از کسب اجازت از پدر، زال زر، به اتفاق "میلاد" و "کشواد" به نبرد کک کوهزاد میروند. اول "بهزاد" به جنگ رستم می آید و گرفتار میشود. رستم بهزاد را به میلاد میسپارد. دیده بان خبر اسیر شدن بهزاد افغان را به کهزاد میرساند و از تمام کوايف نبرد قصه میکند. درین گفت و گویند که خروش رستم به گوش کک میرسد.

درین گفت و گو بود با کوهزاد
 چه در دژ گزیدی بدین سان درنگ

که آمد خروشی که ای بدنژاد
 که آمد همه نام اوغان به ننگ

وقتی کوهزاد نعره رستم را میشنود، از فراز کوه فرود می آید و با رستم، به رزم اندر میشود. زال زر هم از سیستان به مدد رستم میرسد. کهزاد مغلوب رستم میشود و رستم دستانش را به زنجیر میبندد. بزرگان و نام آوران پیش رستم می آیند و به ستایش و تکریم او میپردازند.

پساده همه پیش باز آمدند
 بدیدند کک را چنان بسته دست

بر پیلتن در نماز آمدند
 گروهی ز افغانیان کرده پست

(۷)

("نماز" اصلاً معنای "ستایش، توصیف و تبجیل" را دارد.)

به عقیده بنده، آوردن "افغانی" بجای "افغان" هم در شعر فرخی و هم در کلام فردوسی، فقط به روی ضرورت شعری بوده، و نمیتواند ملاک دانسته شود. شاعران دری/فارسی گوی - و شاید زبانهای دیگر نیز - بسیار به خود حق داده اند، که در کلمات و حتی در دستور زبان، از روی ناعلاجی و نیاز عروضی تصرف کنند.

۳ - کسانی از تبعه افغانستان، که نمیخواهند خود را "افغان" بخوانند، در صدد چاره شده و با اضافه کردن "ی" نسبت در آخر "افغانستان"، کلمه "افغانستانی" را راست (۸) کرده اند. بیشترین این هموطنان ما، یا خود چند صباحی در ایران بسر برده اند و یا این که زیر تأثیر تبلیغات بعضی ایرانیان کینه ورز و رژیم آخوندی آنجا، رفته اند.

چنان که تاریخ دوره قاجاری کشور فارس نشان داده، زمامداران آن کشور در اثر اغواء، تطمیع و فتنه انگیزی روسی و انگریزی، همیشه آتش نفاق و خانه جنگی را در وطن عزیز ما فروزان نگه میداشتند، و به کارهائی دست میزدند، که اوضاع وطن ما را مغشوش بسازد. نتیجه این کارروائیها و کارروائیهای استعمار انگیس و سیاستهای دیگر کشورهای استعماری اروپا، چنان شد، که همواره گوشه هائی از کشور ما قیچی شده، جزء ممالک همجوار گردند و دولت مقتدر درانی بدست شهزادگان بی کفایت، نالایق و آله دست بیگانگان، رو به قهقراء و فتور نهد. ورنه در زمانی که دولت مقتدر درانی تشکیل گردید - و آن در آوانی که در سطح جهان جهشی به جلو دیده میشد - زمینه بسیار مساعدی بوجود آمده بود، که وطن ما توأم با جهان گام بردارد.

اتفاقاً از چند ماه باین طرف است، که جناب محمد سعید فیضی در جریده امید، سلسله بسیار جالبی را زیر عنوان "دسایس (رقابتهای) روس و انگلیس در افغانستان و ماجرای خط دیورند" نشر میکنند و وضع افغانستان را در رابطه با اوضاع جهانی و خصوصاً در ارتباط با دول استعماری و دولت آله دست آنان - فارس قاجاری - بشکل بسیار جامع و گیرائی شرح میدهند. از خلال نوشته های ایشان واضحاً دیده میشود، که دولت فارس در یک زمان بسیار حساس تاریخ ما چه رول مخرب و ویرانگری را بازی کرده است. در ایران امروزی هم کینه توزان و دشمنان افغانستان، کم نیستند!!!

زمانی که طالبان چند ایرانی را در قونسلگری ایران در مزار شریف، کشتند، شعله های خشم ضد افغانی ایرانیان در حدی موج زد، که صدها تن افغان مظلوم، آواره و بیگناه مقیم ایران را از دم تیغ گذشتاندند و رهبر انقلاب اسلامی ایران - رهبر مذهبی - "آیت الله العظمی" خامنه

ئی از «قوم وحشی» (۹) سخن گفت. این که پناهندگان بی پناه ما در ایران چه لیل و نهارى را دیدند، موضوع بحث دیگرى ست. بنده ضمن سفرهای بیشمارى از چار دانگ ایران، بسا خاطرات شیرین و تلخ را یادداشت کرده، که اگر روزى میسر گردد، پیش دیده وطنداران قرار خواهد گرفت. همین قدر میگویم، که از رژیم ها هیچ گله اى نداریم، گله ما از مردم نجیب ایران است، که با ما علایق و مشترکات خلی فراوانى دارند.

باکم از ترکان تیر انداز نیست

طعنه تیر آورانم میکشد

بعض افغانان چنان فریفته اغواء و تفتین بیگانگان قرار گرفته اند، که حتى "سید جمال الدین افغان" را در هیئت "سید جمال الدین افغانستانى" استعمال میکنند. اما تمام این مکائد و حیله، از کُنه و اصلیت انتساب به کلمه "افغان" نمیکاهد، چون هم در کلمه "افغانى" و هم در کلمه "افغانستانى" جزء اصلی و لایتجزای هردو، همانا کلمه "افغان" است!!! در فرهنگ بزرگ هشت جلدی "سخن" که سال ۱۳۸۱ در ایران انتشار یافت، هم از کلمه "افغانستانى" سخن رفته. اما در فرهنگهای دیگر چاپ ایران از قبیل عمید و معین این کلمه دیده نمیشود و گپ فقط از "افغانى" و "افغان" است. فرهنگ منحرف "سخن" گویا بالوسيله میخواهد، کلمه "افغانستانى" را سر زبانها اندازد. واضح است که با آوردن "ى" در آخر هر اسم - از جمله اسم ممالک - صفت نسبى آن بدست مى آید و هرکه ابجد زبان درى/فارسی را بداند، ازین نکته آگاهست. یعنی هیچ ضرورتى نمیرفت که فرهنگ سخن، مشخصاً کلمه "افغانستانى" را در قلب خود بگنجاند. اگر فتنه اى در کار نیست، پس چرا این فرهنگ باصطلاح "جامع" از کلمات "تاجیکستانى و ترکمنستانى و اوزبیکستانى و قرغستانى و قزاقستانى و غیرذالک"، بحیث باشندگان آن کشورها هم، سخن نمیگوید؟؟؟؟؟

تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل!!!!!!

این نوشته را نیز حسن ختامى باید:

ما افغانان یعنی باشندگان و تبعه کشور عزیز و سرافراز افغانستان، همین اکنون در مرحله خاص و خلی حساس تاریخ خود قرار داریم. در پیش روی ما دو راه وجود دارد؛ یکى راه گذر به سوى آینده شگوفاء، مرفه و سعادتمند، در چوکات یک افغانستان متحد، باثبات و مستقل؛ مستقل از هر نگاه. و دیگرى راه سقوط و ازهم پاشى و تجزیه و حل گردیدن در ممالک همجوار، به حساب قومى. بر ما ست که از شرایط خطیر موجود، با حد اعظم حزم و احتیاط

بگذریم و راه اولی را برگزینیم. دوئی و نفاق و هر آنچه ما را از هم دور سازد، به خیر و صلاح ما نیست؛ به خیر هیچ یک از اقوام عزیز و افراد متساوی الحقوق کشور ما!!!
خردمندان، تعلیم یافتگان و روشنفکران ما که قافله سالار و علمبردار جامعه مایند، باید راه وصل کردن و پیوند دادن و تشدید وحدت و همبستگی ملی را اختیار کنند و در حرکات و سکنات خود واقعاً سرمشق شایسته و نمونه بایسته توده های بیچاره و چشم براه باشند!!!

خرد و مودت بدرقه راه همه ما!!!

توضیحات :

- ۱- "تبعه" (به فتح سه حرف اول) جمع "تابع" یعنی تابعان و پیروان. در عرف افغانستان و ایران این کلمه را بحیث مفرد بکار میبرند. اما بهتر است، که در حالت مفرد از لغت "تابع" و یا "شهروند" کار گرفته شود.
- ۲- برگرفته از "د شرق نابغه - سید جمال الدین افغانی" اثر داکتر محمد سعید (سعید افغانی) به نقل از مجموعه اسناد مخطوط سید جمال الدین، طبع ۱۳۴۲ هجری شمسی، تهران
- ۳ - صفحه ۱۶۸ همانجا، به نقل از نوشته های استاد "محمود ابو ریه".
- ۴ - صفحه ۶۹ نو آوران جهان اسلام، "شیخ محمد عبده"، ترجمه علی اکبر گسمائی، چاپ ۱۳۵۹ - ناشر: نهضت زنان اسلام. (نقل از مقاله شیخ محمد عبده زیر عنوان "التأثير الاسلامی جمال الدین الافغانی"؛ یعنی "انقلابی اسلامی سید جمال الدین افغانی")
- ۵ - صفحه ۹۳ "زندگانی سردار کابلی" تألیف کیوان سمیعی، چاپ اول ۱۳۶۳، چاپ گیلان. چون سخن از سید جمال الدین افغان و کتاب فوق رفت، میخواهم در زمینه قصه ای که در صفحه ۹۴ همین کتاب آمده و جناب نصیر احمد رازی آن را در نوشته خود "بدنبال آفتاب از شرق تا غرب"، سید جمال الدین افغانستانی" (امید ۶۳۶) نقل کرده است، اظهار نظری نمایم: به نظر بنده، این قصه از همان قصص و حکایات قالبی میباید که نویسندگان ایرانی به منظور منسوب ساختن سید به ایران، جعل کرده اند. و چنین جعلیات در آن سامان کم دیده نمیشود. البته در دهاء و ذکاوت دوران صباوت سید، کوچکترین شک و شبهه ای نیست.
- ۶ - صفحه ۶۲ دیوان فرخی سیستانی، چاپ داکتر دبیر سیاقی، چاپ چارم ۱۳۷۱ خورشیدی، چاپ گلشن (در ذکر غزوات یمین الدوله محمود غزنوی در هند)

۷ - صفحات ۵۵۸ تا ۵۶۴ شهنامه فردوسی، چاپ ۱۳۶۹ چاپخانه سپهر، تهران و صفحات ۲۸۵ تا ۳۱۱ "افغانستان در شاهنامه" اثر مرحوم علامه احمد علی کهزاد، چاپ ۱۳۵۵ مؤسسه طبع کتب بیهقی، کابل

۸ - "راست کردن" یعنی "ساختن، درست کردن" از لغات قدیم و بسیار زیبای دری ست که هنوز از زبان مردم ما شنیده میشود، خصوصاً از زبان روستائیان ما. ناصر خسرو بلخی در "سفرنامه" فرماید :

« ... و این شهر صُور معروف است به توانگری... و مردمانش بیشتر شیعه مذهب اند. و قاضی بود آنجا، مردی سنی مذهب، پسر ابو عقیل میگفتند، مردی نیک منظر و توانگر. و بر در شهر مشهدی راست کرده اند...» ("صُور" شهری بوده قدیمی، که امروز جزء کشور لبنان است. "مَشْهَد" یعنی "جای حضور یافتن و ظاهر شدن، شهادتکده، مزار"، و درینجا مراد از ساختمانی ست برای تجمع مردم، که به حساب امروزی "سالون شهری" شود.) و حضرت شیخ اجل در بوستان فرموده :

یکی پنجه ای آهنین راست کرد که با شیر زورآوری خواست کرد

کسی پنجه بُکسی ساخته بود و میخواست به جنگ شیر برود و گویا با شیر زور آزمائی کند.

چو شیرش به سر پنجه در خود کشید	دگر زور در پنجه خود ندید
یکی گفتش آخر چه خُسی چو زن	به سر پنجه آهینش بزن
شنیدم که مسکین در آن زیر گفت	نشاید بدین پنجه با شیر گفت

انتساب زنان به جُبِن و کم شهامتی در ادبیات دری زیاد دیده میشود، که از طرز تفکر و دید همان روز الهام میگیرد و متأسفانه هنوز هم مردم بدین باورند.

۹- بنده بدین مناسبت در همان وقت، مقاله ای نوشت، زیر عنوان «همسایه های ناجوانمرد؛ خشم آیت الله بر "قوم وحشی"»، که در شماره ششم "فصلنامه رنگین" چاپ المان (زمستان ۱۳۷۷) منتشر گردید. این مضمون نظر به ملحوظاتی، به نام شخص مستعار "کاظم علی غزنیچی" (باشنده امستردم، هالند)، نشر شده بود.